

دین

دین ایران باستان بیشتر به سبب قلت اسناد و شواهد امری است راز گونه و مشکل. چون به اشارات و کنایات متون اخیر توجه کنیم شاید به سطحی از اعتقادات بدوی دینی پی ببریم. "خدایان طبیعی" پرستش می شد. شاید این خدایان در محیطی از اندیشه و تفکرات مناسب و وظایف فرمانفرمایان که محدود به جنگ و با روری یا تناسل بود شایستگی داشتند. میان دین کهن ایرانیان و هندویان پیوندهای فکری مشاهده می شود که مربوط به زمانی پیش از مهاجرت این دو گروه هند و اروپائی. بعضی خدایان پدید آمدند ک نماینده مفهوم نام خویشوند مانند میترا که به معنی پیمان است. کرامات اخلاقی به گروهی از خدایان که در ایران به نام اوراها شناخته شدند اختصاص یافت. در چنین محیطی زرتشت به جهان گام نهاد. روایات و شواهد زبانی، زمان زندگی او را حدود ۶۰۰ پ. م. و جایگاه موعظه و ارشاد او را در شرق ایران مشخص می کند. تصادفاً به چشم و پشتاسب پادشاه ما قبل تاریخ پایگاهی یافت. اما مضمون سخنان و آموزش های او چه بود؟

آیین زرتشت هنوز هم دینی است زنده و اقلیتی کوچک در ایران و پارسیان هند بدان ایمان دارند. از گروه ها پاره هایی از نوشته های مقدس باستانی که مجموعاً به نام اوستا خوانده می شود بدست آمده است با بعضی تفسیرهای کهن. اگر از روی تفاوت های مهم و چشمگیر زبان و تخیل و تصور دآوری کنیم قطعه های اوستا از زمان زندگی زرتشت

تا دوران ساسانیان پدیدار گشته است. پنج مجموعه شعر به نام گاتها به سبب کهنگی زبان و گویش شرقی ایرانی به نظر برجسته جلوه می کند. بنابراین شاید این ها بدوران زندگی پیامبر متعلق باشد و مضمون آن ها هم بعضی از آموزشهای اساسی او را نمودار می سازد. در میان پرستنده و خدای متعالی و جهانی اهورامزدا پیمانی تازه و فدری پدیدار می کند. دیگر یک ثنویت اساسی نیکی و بدی تصور شده است. این دو اصل همواره با هم در پیکارند چه در معنویات و چه در مادیات. اما روز داوری فرا می رسد که خوبی پیروز می شود. اینک پیکار ادامه داد.

اهورامزدا (که بعدها اهرمزد شد) با نیروهای جاودانی دیگر و روان پاک انگر مینیو (که بعدها اهریمن شد) با دیوان پیروانش که در میان ایشان بسیاری از خدایانی که در گذشته محبوب مردم بودند از دوسو پیکار می کنند. وظیفه هر کس در جهان آن سات که بر نیروی پلیدی و دروغ گزندرساند و بدین شیوه به پیروزی ملکوت مزدا یاری رساند. پیام اخلاقی زرتشت در اینجا جلوه می کند که نیکمدران باید به کارهای نیک به ویژه کشت زمین پدرازند اندیشه نیک و گفتار نیک و کار نیک آنچنانکه زرتشتیان امروز هم بدان معتقدند مومنان را مصون می دادر. پاداش کسانی که اصول اخلاقی زرتشتی را آنچنانکه باید به کار بسته اند همانا جاودان زیستن در بهشت است و بدکاران محکومند به تحمل کیفر در جایگاه دروغ و ناراستی.

آیین پاک زرتشتی در محیط دین اصلاح نشده ایرانی که خدایان بسیار داشت و برای عناصر طبیعت سپاس و احترام داشت و اسب قربانی می کرد چون عاملی در فضای ناساز پدیدار شد. با اینهمه بعضی از اصول آن به ویژه اهمیت فراوان اهورامزدا و ثنویت نیکی و بدی (یا ارته و درستکاری و دروخ و دروغ) رایج شد (یا بلکه هم بود؟) میان اندیشه های دینی زرتشت و شاهان هخامنشی همانندیهای شگرفی وجود دارد. هم زرتشت و هم شاهان هخامنشی اهورامزدا را پسرستش می کردند و بنابراین "مزدیسنايي" بودند. نزدیک پایان فرمانروائی هخامنشیان پیوندی استوار گویا میان آیین زرتشت و آیین پرستشی که کاست روحانی مغان تجویز می کردند پدید آمده بود. تاریخ طولانی مغان از زمان پدید آمدنشان همچون قبیله ای یا بهتر بگوئیم طبقه خاصی در میان مادها که به وظیفه کهنات دین اصلاح نشده ایرانی می پرداختند آغاز شد. ایشان همواره خویشان را از یک قبیله می پنداشتند و بسیار در بند رسوم و تشریفات بودند. بزودی رسالت خود را در سراسر ایران گسترده کردند. سرانجام هنگامی که آیین زرتشتی در زمان ساسانیان دین رسمی ایران گشت مغان رهبری معنوی آن گشتند. تشخیص اینکه اینان در گذشته تا چه پایه از آیین زرتشتی پشتیبانی می کردند امری است دشوار. اما شاید بعضی از ایشان از این آیین پشتیبانی کردند و آنرا رواج دادند. پاره های اخیر کتاب مقدس زرتشتیان "خدره اوستا" تفاوتهای بسیاری از نظر اندیشه های دینی و مجموعه خدایان و عوامل الهی با تعلیمات زرتشت دارد. گذشته از

خدایان برشمدره در گاتها از میترا، خدای پیمان و روشنای واناھیتا، الهه آب و باروری و ورثر غنه، خدای جنگ و پیروزی و فروشی ها، روانهای نگهبان نام بدره شده است. در وندیداد که همانا قوانین ضد دیو باشد از قوانین زرتشتی دوانهای اخیر یاد می کند که مجموعه قواعد و آیین های مربوط به رسومی است که گویا مغان آ،ها را مراعات و به کار می بدرند. پلیدیها و گناھان با توبه کاریها و وسایل رسیدن به پاکی به تفصیل همچون روش سفر لاویان در کتاب مقدس یاد شده است. برای بسیاری از گناھان کیفرهایی از پنج تا هزار زخمه تازیانه تجویز شده است. گناھان جرایم و آدمکشی و پلیدی حاصل از فی المثل مس مدره یا اشیا مدره را شامل می شود. شیوه رفتار با سپیگر مدرگان آیین خاص دادر. مدرگان ار باید در دخمه های برآودره با آجر که به نام "برج خاموشی" معروفند گذاشت تا گوشتشان طعمه مرغان شکاری شود. آنگاه استخوانها را در ستودانیها گذارند. پلید ساختن عناصر زمین و آتش یا بهخاک سپدرن یا سوختن سخت نهی شده است. آب نیز عنصری مقدس بود و پرستش آتش به ویژه در روزگارهای اخیر آیین زرتشتی از خصوصیات آن گشت.

شواهدی از وجود اندیشه های کلی "مزده یسنایی" در ایران سلوکی و پارتی دیده می شود. ولی از رفتار و عمل بدان کمتر بروزاتی مشاهده شده است. به کار بستن ماه ها و نام هایی که از آ، طنین آیین زرتشت به گوش می رسد مانند hwrnzdyk (هرمزدیک) و dynmzdk (دنی مزدک) چه بسا که دلیل بر وجود محیطی زرتشتی

باشد ولی هیچ حجتی بر وجود حتمی این دین پیدا نشده است. مغان گویا دی ساسر ایران انواع آیین های پرستش را از کهنه و نو در مرزهای کلی "مزدیسنا" از اهورامزدا گرفته تا آیین کهن خدایان آریایی و آیین زرتشتی که در حال رشد و تکوین بود برپا می داشتند. در کتیبه های اخیر هخامنشی بعضی سایه ها و صفات مضامین "خدره اوستا" مشاهده می شود. آیین زرتشتی به احتمال فراوان در سراسر دوران سلوکی و پارتی با بخشیدن بعضی صفات به دین ایرانی کهن و گرفتن بعضی خصوصیات دیگر آن به سوی آیین دوران ساسانی پیش می رفت. آنچه موجب حیرت نویسندگان یونانی و رومی بویژه در این دوران گشت شگفتیهای مراسم دینی ایران بود. ایشان از اهمیت پرستش آتش و نشان اهورامزدا یاد می کنند. در شهر آساک به گفته ایزیدور آتش جاودان را نگهداری می کردند. سراورل اشتاین بسیاری از سکه های پارتی و ساسانی را برفراز کوه میدان نفتون در معادن نفت ایران یافته است. در اینجا زبانه های آتش که از منابع لایزال گازهای طبیعی بالا می رفت بی گمان زائران را به سوی خود می کشید. تصور می رود که در آن روزگار هم مانند امروز آتش مقدس را با چوب های خوشبو معطر می ساختند. آذربانان چون به آتش نزدیک می شدند نقابی برچهره داشتند تا دم ایشان این عنصر پاک را نیالاید. آب نیز مقدس بود. ژوستن درباره سپاس پارتیان از رودها می گوید که چون تیدراد اشکانی پادشاه ارمنستان که از مغان نیز بود به روم رفت تا تاج ارمنستانرا از دست نرون دریافت کند از راه خشکی رفت تا دریا را نیالاید.

دسته ای از تر که به نام برسم در مسراسم دینی وادر شد و مغان بایستی از آشامیدن سکرآور هومه بنوشند این نوشیدنی از علفی که مقدس شمدره می شد و پلوتارک آن را با نام Omomi یاد کرده است با عملیات فراوان و طولانی و دقیق فراهم می شد. این گیاه همان سومه هندوان است. بنابراین باید این ماده گو اینکه در گاتها از آن یاد نشده است بسیار قدیمی باشد. بیرون نهادن پیکر بی جان آیینی بود بسیار رایج در جهان. چون اسکندر به باختر رسید دید که روستاییان و شهریان پیکرهای بیجان را در گذگاه ها می اندازند و همانجا می ماند. ژوستن آشکارا گوید که "پیکر مدرگان" را معمولاً در هوای باز می گذرانند تا طعمه مرغان و سگان شود آنگاه استخوان های عاری از گوشت را به زیر خاک می کنند. استرابون می گوید که این سگان را گورساز می گفتند.

انواع آیین های مزدایی انحراف یافته که بیشتر از اختر شماری کلدانی بابل اثر پذیرفته و نفوذ یافته بودند به مرزهای شرفی روم راه یافتند. بعضی از این مذاهب و تاثیرات آنها را از لحظ تاریخی ناچیزند. مغان ادعا داشتند که در همه رازهای علوم خفیه دست دارند. این اطلاعات که بیشترین خنده آور و مضحک بود در کتابهایی نگاشته شده بود که تنفر پلینی را بر می انگیخت. احضار ارواح یک چشمه دیگر از تخصص های آنان بود. منیپوس فیلسوف به گفته لوسین خواست تا به جهان دیگر سری بزند و از تیرسیاس نبی عقیده اش را درباره بهترین روش زندگی پرسد. پس با یک مغ در بابل

ارتباط یافت. ابداعات مسخره و شگفت تجزویزی مغان و سبزیخواری و رسوم عجیت و مشعلهای فروزان و زمزمه و دمیدن سرانجم منظور را حاصل کدر. از همین کارها است که در میان مغ و "مجیک" ارتباطی حاصل شده است. اما نفوذهای دیگری در گسترش اندیشه تاثیرات بسیار فراوانی داشته است. اساس اندیشه دین ایرانی که ثنویت و وظیفه آدمی و جامعیت خدا و داوری بازپسین و وجود بهشت همه در اندیشه های آسیای غربی رایج شد و روایات شرقی در آمیخته با افکار فلسفی یونان هم بر آن مزید گشت. این نفوذها در پدید آودرن بسیاری مکتب های فلسفی و جنبش های دینی باهم مرتبط و از جمله عرفان و آیین منجی ورهایی بخش موثر واقع شد. از آنگونه مزدا پرستی که در آسیای صغیر پیدا شده بود مهر پرستی مشتق شد و آیین عرفانی خدای میترا که همان خدای خورشید باشد ریشه گرفت. این آیین در امپراطوری روم رایج شد بویژه در میان سپاهیان و محافل بازرگانی. مهر پرستی اندیشه های کهن ایرانی از جمله روح نیکی و بدی همچون برادران همشکم یا دو برادر توام که پسر زروان زمان بی نهایت را اخذ کدر. از ترکیب اندیشه های آسیای غربی و افکار ایرانی با مسیحیت بعضی دین های گنوسی و یک آیین مهم گنوسی به نام مندایی در پارت پدیدار شد اما از این همه دین های مزدپرستی و آیین زرتشتی و اندیشه های وابسته بدانها دین اشکانیان کدام بود؟

باز هم فقدان مدارک و اسناد پاسخ دادن به این پرسش را دشوار می کند . آنان در ابتدا شاید با خود خدایانی که خاص بیابانگردانی است آورده باشند . پادشاه (برادر خورشید و ماه) آنچنانکه در یک سکه پارتی آمده است شمرده میشد. در نسا و شمی و در جاهای دیگر چند پارچه مجسمه پیدا شده به اندازه پیکر آدمی و بعضی بزرگتر . اگر نقش های بر جسته نمرود داغ که در کماژان کنده شده و پادشاهان زمان حال و گذشته را نمودار می سازد بررسی کنیم می توانیم گفت که آیین پادشاه خدایی یا نیاکان پرستی روزگار باستان هنوز رواج داشته است . کمانگر بی ریش که در پشت بیشتر سکه های سیمین پارتی نقش شده است دارای مفهومی دینی است . اما آیا این همان اشک است که به مقام خدایی بدراشته اند یا همان تیر اندازی است که بر سکه های هخامنشی نقش مشد که اکنون رستاخیز کرده است ؟ اشکانیان هرگز آیین زرتشتی را کاملاً نپذیرفتند . ساسانیان ایشان را همچون راست باوران نشناختند . اما گویا آنان به مزدپرستی گراییده بودند و این امر چه بسا که به علل سیاسی بود تا با دین های رایج در میان رعایای خویش سازگاری داشته باشند. مغان را شاهان سپاس می گذاشتند و در شورای دوم حکومتی حضور می یافتند و آشکارا به کاخ بدران در بابل رفت و آمد می کردند. نام های شاهی با پیشوند ارته- و میترا- نشانه کشش دینی است. تیدراد اشکانی پادشاه ارمنستان رسوم مغان را مراعات می کرد. در کتیبه ای

یونانی در شوش به **daimon** (که همان فروشی یا روح نگهبان باشد) از آن فرهادشاه (پنجم؟) سپاس گذاشته شده است.

از این ها گذشته گفته ایزویدور که آتش جاودانی در آساک آنجا که "اشک" تاجگذاری کدر برپا بود و نیز موضوع مهر درنسا نشان می دهد که هر یک از پادشاهان آتشی خاص خود داشتند که همواره فروزان بود. این همان رسمی است که جانشینان ایشان یعنی ساسانیان (که زرتشتی بودند) داشتند. برحسب روایات پارسیان یک تن از اشکانیان دست کم خدمتی بزرگ به دین زرتشتی کدر. متن اصلی بیست و یک کتابی را که به پیامبر الهام شده بود "اسکندر رومی" سوزاند. فراهم آوردن پاره های برجا مانده توسط بلاش (اول؟) آغاز شد. ادرشیر بابکان (در حدود ۲۴۴-۲۴۰ م.) نخستین پادشاه ساسانی این آیین را دین رسمی حکومت اعلام کدر و اوستا کتاب مقدس آن شناخته شد و پالودن نهایی آن به دست جانشین او کامل شد. اما زا لحاظ ساسانیان آن کس که دین زرتشتی را نجاب بخشید ادرشیر بود نه کسی از اشکانیان. پیکر شاهان اشکانی را به خاک سپردند و در معرض هوا نمی گذاشتند. آرامگاه ایشان نخست نسا و بعدها گویا آریل بود. همچنین برسکه های اشکانیان نقش بساری از خدایان یونانی مانند ویکتوری و تیخه وزئوس و آرمیس و مانند آنها ضرب شده است. سرانجام آنکه هیچ گاه از آزار دینی در دوران اشکانی سخنی به ما نرسیده سات. اینان گویا بیشتر تنها در بند ظاهر ساسی دین بودند.

بدرباری اشکانیان در امور دینی اجازه شکوفانی به بسیاری مذاهب را در قلمرو ایشان می داد. بسیرای مجسمه های کوچک پیدا شده در مغرب ایران که با سبک یونانی و شرقی ساخته شده اند نمودار بسیاری از خدایان است و این نمایشگر وجود وسایل نذری دینی است. برای اثبات ایمان پیروان مذاهب مختلف در بابل و سرودهای سومری که زبانی بود که ۲۰۰۰ سال پیش ناپدید شده بود هنوز خوانده می شد دین و آیین بابلی گذشته از سرزمین بابل در سراسر پارت غربی و سوریه رومیان رواج داشت. روحانیان بابلی با وجود بر افتادن نیروی سیاسی بابل همچنان در قلمرو خود تسلط خویش را محفوظ داشته بودند. بعل که عنوان بابلی مدروک است در بعضی جامعه ها باهمه حقوقی که داشت خداشناخته شد. ایشتار الهه بابلی تازمان اشکانیان همچنان مودر پرستش بسیاری از مدرم بود نانای یا ننه که از اصل سومری است بسیار مودر سپاس مدرم بود و پرستش گاهی و املاکی در نسا داشت این هر دو الهه نام بدره دارای جنبه باربری بودند و از پرستشهای معمولی برای ایشان کارهای تنفر انگیزی مانند روسپیگری بود. نفوذ بابل همچنین موجب جفت شدن و ثلاثه شدن خدایان می شد در پالمیرا گلیبول خدای ماه عضو دو مجموعه ثلاثه جداگانه بود که خود موجب آشفستگی در میان پیروانش می شد. شاید نفوذی که از بابل بسیار گسترده و رایج شد متاسفانه اخترشماری باشد. مدرم از دودرست می آمدند تا از سرچشمه پر ثروت رصدگیری ها

که در طی هزاران سال گذرآوری شده بود و برای تعیین سرنوشت مدرم فراهم شده بود بیاموزند. اصطلاح "کلدانی" عنوانی احترام انگیز بود.

در سراسر مغرب پارت مجموع های گوناگون از آیین ها و خدایان سامی بازارگرمی داشتند. آیین های بدون پرستش جاهای مرتفع و آب ها و رودها و دریاچه ها و دریاها و درخت ها و سنگ ها و خصوصاً آنها که یونانیان *baetyla* نامند رواج داشت. این اصطلاح که اصلاً عبری و *beth-el* بود و به معنی خانه خداست نمودار آن است که خدا در آنجا حلول کرده است همچنین خدایانی از آرامیان و عربان و فنیقیان و مانند آنها رایج بودند که باروری و محصول فراوان و باران می بخشیدند و غالباً برای نگهداری پیروان خویش سلاح برتن داشتند در شمال بین النهرین آیین های آشوری همچنان رایج بود. به گفته لوسین زائران برای پرستش بانوی شهر هیراپولیس بامبیس به شمال سوریه می رفتند. رسوم دینی غالباً پیچیده و بغرنج و متضمن راه نداشتن دسته ها بود و ساده ترین رسوم که در تصویرها نموده شده است همانا افکندن بخور در منقل بود. بسیاری از پرستشگاههای این بخش چنانکه خواهد آمد با نقاشی های دیواری در چند دریف مختلف آرایش یم شد. یک صفت بارز دین ها سامی همانا مشخصات محلی بسیاری از خدایان بود. هر بخشی دارای بعل و بعلات که خدایان نرینه و مادینه باشند و خدایان نگهبان بود. حتی هر دهی لاف از داشتن *gny* (جنی) یا

نگهبان خاص خویش می زد. این محلی بودن کاملاً با جنبه جامعیت اهورامزدا متفاوت است.

دین یونانی هم مانند فرهنگ یونانی به طور کلی بیشتر محدود به جامعه هلنیستی بود. سرودهای ستایش آپولون در شوش بر سنگ ها کنده شده و خدایان یونانی بر مهرها و سکه های اشکانی مانند زئوس و هرقل و آتن و افرودیت و مانند آنها نقش شده اند. اما هر جا که خدایان یونان نقش شده یا نام آنها بدره شده باید دید که در ورای او یک خدای شرقی نهفته است یا نه. زیرا با رسیدن هلنیسم در شرق اخگرهای دینی فروزان شد و دین های شرقی بایونانی در آمیختند.

از آ، سپس خدایان سامی (متضمن خدایان بابلیان) و ایرانی و یونانی همه یکسان و برابر شدند. بدنی گونه اهورامزدا با بعل و میترا با شمس و اناهیتا با ایشتر یا نانای برابر گشتند. آپولون در سرودهایشوش به نام مارا که عنوان سریانی "خداوند" است خوانده شده. هرقل معمولاً جنبه هلنیستی نرگال سامی دادر یا ورثرغنه ایرانی و آتن برابر است با الهه الات عربان. اما مثال بارزتر از همه در خدایانی که مجسمه های آنها را نذرنگهبانی آرامگاه آنتیوخوس اول گماژن کرده اند، این در آمیختگی دیده می شود. مجسمه عمده آنجا نمودار زئوس - ارمزد - (خلف ارهرمزد و اهورامزادا) است و دومی از آن آپولون، میترا، هلبوس، هرمس و سومی آرتاگنس (ورپرغنه)، هرقل، ارس است. مرحله بعدی هلنیستی در سوریه و بابل شروع شد که در آن همه خدایان

و الهگان به سوی پیوند و یگانگی در یک خدای قادر متعال و بخشاینده که جلوه بارز آن خورشید است سوق داده شدند . اما تاریخ این در آمیختگی خورشیدی بیشتر مربوط می شود به مغرب روم تا پارت.

دیگر دینهایی که در پارت رایج بود هنوز هم وجود دارد. از روزگاری که نبوکد نصر یهود را به بابل راند پیوسته در آ، بخش بارور شدند و بر رونق زندگی خویش افزودند. اینان اشکانیان را سر به راه و به کیش خویش مایل می دیدند. راستی هم یکی از شاهان دست نشانده ایشان عزت دوم آدیابن به کیش یهود درآمد. اما درباره مسیحیان اطلاعات ما اندک است. اینان در سده اول م. در سراسر قلمرو روم پراکنده شدند و در ۲۰۰ م. گویا در آربل و کرکوک و جاهای دیگر مشرق دجله جامعه های مسیحی بوده است. تاتیانوس نویسنده مسیحی در پارت چشم بر جهان گشود. چنانکه در روایت آمده است یک شورای کلیسایی در ادس (رها) تاختگاه اسروئن در ۱۹۸ م. برای حل اختلاف مربوط به تاریخ عید قیام برگزار شد. آیین بودایی در مشرق ایران در زمان شاهان هلنیستی رسوخ کدر. هنگامی که آسوکا پادشاه هند در حدود ۲۶۰ پ.م. هب این دین گروید مبشراین به باختر فرستاد. آگاتوکل پادشاه یونانی فرمانروا در مشرق ایران در حدود ۱۸۰-۱۶۸ پ.م. پرستشگاهی بودایی داشت که بر سکه هایش نقش آن ضرب شده. در همین سده انشعابی در آیین بودا پدید آمد. آنان که پیرو هینایانایا "چهار چرخه کوچکتر" ماندند همچنان به آیین و دستوره های پیشوای

خویش وفادار بودند. بوداییان ماهایانا "چهارچرخه بزرگتر" این آیین ها را با اندیشه ها و اعتقادات عامه آمده در رسوم هندوان در آمیختند. آیین اخیر در سراسر آسیای میانه پراکنده شده و از رسوم مودر قبول کانشکا فرمانروای پادشاه کوشان که در مشرق پارت در سده دوم م. بود واقع گشت. کانشکا شورایی تشکیل داد تا اصول ماهایانا را ثابت کند و در قوانین آن تجدید نظر شود. دو مجسم بزرگ بودا به بلندی بیش از ۱۰۰ پا در یک صخره بزرگی در دل کوه هندوکش در بامیان افغانستان که از یاد گارهای شور دینی او است برپا مانده. این تندیسها که از بزرگی شگفت می نماید و خوب محفوظ مانده است جهانگردان را به حیرت می افکنند. اما از عجایب تاریخ آنکه کتاب مقدس بودا را کوشانیان به چینی توجمه نکردند. بلکه آن را یک شاهزاده اشکان این زمان که در چین می زیست برگرداند.

باز از شگفتیها آنست که از کتیبه ای در پالمیر دریابیم که در بلاشگرد که مرکز بازرگانی پارتیان در سرزمین بابل بود پرستشگاهی برای امپراطور به خدایی بدراشته شده روم یعنی او گوست برپا بود!

آیین به خاک سپردن می تواند گواه دیگری بدرین پارتیان باشد. پیروان مزدیسنا پیکر مدرگان را در هوای آزاد می گذاشتند و خدره اوستا تجویز می کند که پس از عرضه کردن لاشه در هوای آزاد استخوانها را در استودان یا استخوان دان گذرآوری کنند. این گونه به خاک سپاری در مشرق ایران رواج داشته است. در نسا استخوان دان های

سفالین که بیشتر لعابدار نیستند و با دست قالب گیری شده اند پیدا شده. در سغد هم از دورانهای اخیر پارتی از اینگونه استخوان دانه‌ها یافته اند. اما در سراسر شهرستان مغرب پارت بالاشه به گونه های مختلفی رفتار می کردند و رسوم گوناگونی داشتند. ساده ترین آن عبارت بود از به خاک سپردن لاشه در درون دیوار با کف خشتی خانه. این رسمی کهن بود در بابل که با وجود مضرات بهداشتی آن هنوز رایج بود. شیوه های دیگری هم رایج بود چه ساده و حقیر و چه پرتکلف و پرخرج. لاشه ها و به ویژه پیکر کودکان را در کوزه ای یا دیگی بزرگ می گذاشتند.

در موارد دیگر تابوتهایی که اندازه های مشخص و معهود داشت به کار می رفت. گاهی مدره را در بیرون خانه در تابوت چوبی یا سفالین در درون گوری کوچک که با کاشی یا آجر برآمده بود می گذاشتند و گاهی پوششی گدیره ماهی چند مدره قرار داشت. می دادند که زیر این پوشش برآمده معمولاً یک یا گاهی چند مدره قرار داشت. اما نمونه ها متکلفی دیده شده. مثلاً در سلوکیه گورهای کاوش شده که نمودار محل خاک سپاری خانواده ای است. در زیر زمین فضایی می ساختند و آن را با پوششی خمیده برمی آوردند. این سدراب با فضای زیرزمینی به زاویه ها و گوشه های متضمن گورهای مختلف تقسیم می شد. پلکانی با زاویه تند به درون سدراب می رفت و هر چند گاه آن را برای آوردن لاشه های جدید باز میکردند. تابوتهای سفالینی که در این سدرابها می گذاشتند از دو نوع عمده بود که به نام های "وان حمام" و "دم پایی" معروف بودند. "وان حمام" را پارتیان از آشوریان تقلید کردند و بر آن دری می گذاشتند. این تابوتها معمولاً لعابدار و پرتزیین بود. تابوتهای "دم پایی" چنانکه از نام آنها آشمار است شبیه به کفش راحتی بودند که طرف وسیعتر آن دری بیضیویداشت و این را با درپوشی می بستند یا با آجر برمی آوردند. در طرف دیگر تابوت که وسعت کمتری دشت سوراخی تعبیه شده برای بیرون رفتن بخارهای حاصل از فساد لاشه. این گونه تابوتها از سده اول پ.م. رایج بوده است. بسیاری از این گونه تابوتها با لعاب آبی یا سبز پوشیده شده و تزیین فراوان دارند. دوجانب و بالای آن معمولاً به چهار

گوشه‌هایی قسمت شده که در هریک مجسمه های مکرر سرباز یا الهه برهنه یا رقص گذاشته شده است. هم شکل و هم تزئین این "چهار گوش" به نظر تقلید از مومیاییهای مصر می رسد که در پوششی پرتزیین گذاشته می شدند. نشانه های الهام رسیده از مصر از تابوتهای انسان نماهای پیدا شده در بابل و شوش آشکارتر مشاهده می شود. همراه باپیکرها اشیا گوناگون از سفالینه و شیشه و ظرفهای سنگی و فلزی و اسلحه و جواهرات و مجسمه های کوچک و اقلام مختلف مورد نیاز روزمره از آئینه مفریغی و شانه عاج و چراغ پیدا شده است. در بابل برپیشانی مرده نیمتاجی یا حلقه گی با برگهای زرین یا تاجی از برگهای زیتون می گذاشتند. ساکن سلوکیه با تعویذ و مدل کلیدها و سکه ها که غالباً در دهان یا کف دست مرده گذاشته می شد تا شاید مرده بتواند مزد قایقبان جهان دیگر را پردازد، به خاک سپرده می شدند. این واقعیت که با مرده خوراک و نوشابه و مجسمه های زنان برای همخوابگی و همنشینی در جهان دیگر می گذاشتند نمودار آنست که مردم سلوکیه به زندگی پس از مرگ نه همچون شبیحی از این جهان ای زندگی معنوی بلکه همچون مادی و درک لذات جسمی اعتقاد داشتند .

طبقات بالای جامعه پارتی در وضعی بس مشخص به خاک سپرده می شدند. آرامگاههای نسا و آربل هنوز کشف نشده مانده اند . اما در پشته های نسای نو بقایای یک آرامگاه چشم گیر آجری که شاید از آن یک تن از اشراف باشد پیدا شده است .

یک ردیف ستون با سر ستونهای "ایوانی غیر بومی" در جلو رواق بزرگ آن قرار دارد. بخش بالای نمای آرامگاه با شیوه تزیین آشوری در چند سطح آراسته شده. بسیاری از ساختمانهای پارسی بدین شیوه تزیین شده اند در روی آن یک اطاق چهار گوش در وسط بود که پیرامون آن را دالانی گرفته بود شاید اطاق همان صحن آرامگاه بود. این ساختمان گویا از سده دوم پ. م. باشد پس این شیوه به خاک سپردن در زوایا و حجرات صحن روشی معمول در سراسر شاهنشاهی اشکانی بوده است. این گونه آرامگاه های خوش نما و آجری و سنگی در مغرب پارت فراوان بود در الحضر ساختمان های چهار گوش سنگی در پایان دوران پارسی برای به خاک سپردن بازرگانان و امیران چه در خارج و چه در داخل حصارهای شهر ساخته بودند که اینک ویران گشته. نمای آنها با تزیینات رومی ستونهای چسبیده و جرز برجسته روی دیوار و پیشانی پر تکلف بالای سقف و ستون ها آراسته شده است

درون بنا غالباً دو طبقه بود که با پلکانی به هم مربوط می شدند و طاقی با حفره های ساده سنگی داشتند و تقلید کم شباهتی از آرامگاههای الحضر در آشور با مصالح آجری و اطاق های حفره ای مانند آرامگاه های مذکور در فوق به عمل آمده است اما جالب توجه ترین آرامگاه قلمرو پارتیان بر جهایی است در دورا و پالمیر که بیشتر به سده سوم م. برآورده اند. برجناک سپاری بی درنگ " برجهای خاموشی " زرتشتیان را به خاطر می آورد ولی هیچ رابطه ای بین اینها نمی توان یافت. در پالمیر و دورا

برجهای خاک سپاری به سبک های دیگری هم پیدا می شد از جمله آرامگاه های زیرزمینی خانوادگی و آرامگاه پرستشگاهی و آرامگاه خانه ای وجود داشته است . در پالمیر برج با آرامگاه زیرزمینی گاهی در هم می آمیخت . جزیی از آرامگاه از آن خانواده ای بود و چند زاویه و حفره برای جا دادن تابوت داشت . در برابر حفره های برجهای دورا که به سوی بیرون باز مشد از آن پالمیر به تالار درونی باز میشد . برج نظر گیر سنگی پالمیر که پالمیران بدان "خانه جاودانی" می گفتند به حق مشهور گشته است . و این شهرت نه تنها به سبب سلامت ماندن آنها است بلکه به علت تکلفات تزیینات داخلی است هر تابوتی را در ورای مجسمه سنگی نیمتنه متوقی می گذاشتند یا آنکه چند تابوت را در یک حفره می کردند و در آن را با سنگهای حجاری شده بزرگتر می بستند این نقشهای بر جسته را بیشتر از محل خویش برای تماشای مردم و مجموعه داران شخصی از جای خویش ربوده اند . تابوتها را بر دهاند و مومیایی که در دوران آنها بوده است نیز عریان برای سحر و جادو برده اند . عربان گاهی چند پاره از پارچه های پر بهای چین و هند باستان و جاهای دیگر که پیکر را در آن پیچیده بودند بر جای گذاشته اند . اما بیشتر تزیینات مانند حجاریها و گچکاریها و نقاشی ها که تالار آرامگاه را روشنی و زیبایی می بخشد مانده است . این امر و از این گذشته چنانکه از کتیبه ها بر می آید فروش تابوتگاه در داخل حجرات آرامگاه ها به سبب پول دوستی پالمیریان به افراد خارجی نسبتا فقیر و کم بضاعت گزک به دست کسان به

ظاهر اخلاقی می داد و مایه سرزنش می شد . حتی بزرگترین و پرشکوهترین این مزارها در برابر آرامگاه آنتیوخوس اول کماژن در نمرود داغ حفیر می نماید . تپه ای که با خاک دستی برآورده اند قبر را می پوشاند و در پیرامون آن صغه های بزرگ و وسیع قرار دارد

شکل تدفین در گورستانهای لرستان

گورهای نیمه زاغه ای

همان طوری که ضمن بیان چگونگی شکل گورهای نیمه زاغه ای گذشت اطلاعات چندانی از این نوع گور در خاک لرستان در دست نیست و اگر نشانه هایی از آن دیده نشده بود ، ذکری هم از آن به میان نمی آمد . ولی وجود تعدادی از گورهای کاوش شده در اطراف هرسین ونورآباد ، بودن آن را در خاک لرستان محرز می کند . قطعات سفالهای شکسته ای که در اطراف گورهای مشاهده شده است متعلق به قرنهای هفتم و ششم .ق.م.است . شباهت کامل گورها و سفالهای دیده شده از لرستان با گورهای نیمه زاغه ای اطراف سقز در استان کردستان چنین احتمالی را به بوجود می آورد که تدفین هم در هر دو منطقه به یک صورت انجام می شده است . جسد را در گورهای نیمه زاغه ای کردستان با پاهای جمع شده و در جهت های مختلف جغرافیایی به نحوی دفن کرده اند که صورت، ساعت تدفین را مشخص می کند .

گورهای چهار چینه ای

دومین نوع گورهایی که به کوچ نشینان تعلق داشت، گورهای چهار چینه است، که از این نوع، چگونگی تدفین در گورستان چم ژی مومه مورد بررسی قرار می گیرد.

گورستان چم ژی مومه در فاصله چهل و هشت کیلومتری شمال غربی مرکز استان ایلام واقع شده است. در قسمت جنوبی گورستان، رودخانه کوچکی بر بستری سنگی به نام مومه می گذرد و پس از گردشی در نزدیکی گورستان وارد محوطه نسبتاً بازی می شود. در فاصله یک کیلومتری گورستان و یا پیشش (چم) رودخانه دهکده مومه قرار دارد. این گورستان، که دو قسمت از آن در سالهای ۱۳۵۴-۱۳۵۵ کاوش شده، در انتهای رشته تپه هایی که به رودخانه مومه منتهی می شود و در محوطه ای نسبتاً همورا در حد مرزی رودخانه و تپه ها قرار گرفته است. گورها در زیر لایه یا به ارتفاع ۲/۵ تا ۳ متر از رسوب خاکهای شسته شده از تپه های اطراف واقع شده است.

طول و عرض خارجی کوچکترین گور ۶۵×۸۰ سانتیمتر و ابعاد داخلی آن ۲۵×۵۰ سانتیمتر و ارتفاع آن ۴۰ سانتیمتر است. بزرگترین گور مکشوفه دارای ابعاد خارجی ۱۴۰×۲۸۰ سانتیمتر و ابعاد داخلی ۶۰×۲۱۰ سانتیمتر و ارتفاع ۱۰۰ سانتیمتر است.

اگر چه محیط اسیدی گورها سبب تجزیه شدن و از بین رفتن قسمت اعظم استخوانها در این گورستان شده اما شواهد زیادی در دست است که اغلب جسدها به حالت خوابیده بر روی یکی از شانه ها و با پاهای جمع دفن شده اند. این شیوه تدفین ناشی

از سنت مرسوم در این هزاره بوده و به اندازه گورها ارتباطی نداشته است؛ چرا که طول گورها پیوسته بیشتر از قد طبیعی افاردی است که در آنها دفن شده اند.

به طور کلی، در تمام گورهایی که دارای جهت شمالی و جنوبی هستند، سر در جهت شمال و پاها در ضلع جنوبی گور قرار دارد. رگه های سفیدی که از بقایای استخوانها در گورها به جامانده غالباً شکل قرار گرفتن صورت را مشخص می کند؛ به این ترتیب که اگر تدفین روی شانه چپ انجام شده صورت به جانب شرق و اگر تدفین روی شانه راست انجام شده صورت به جانب غرب قرار گرفته است. گاهی هم جسد را به حالت طاقباز و با پاهای جمع شده درون گور گذاشته اند.

گورهایی که جهت شمال شرقی و جنوب غربی یا شمال غربی و جنوب شرقی دارند سر در جهت شمال و پا در جهت جنوب گورهاست.

بررسیهای انجام شده در گورهای مکشوفه از لرستان چنین می نماید که در گورهایی که جهت شرقی و غربی دارند سر یا در ضلع شرقی قرار دارد و یا در ضلع غربی؛ و به همین ترتیب تدفین یا روی شانه چپ انجام شده و یا روی شانه راست. در این شکل تدفین، طرز قرار گرفتن سر و گردن به نحوی است مکه صورت روبه جنوب و در معرض تابش نور آفتاب قرار دارد.

با توجه به آنچه گفته شد معلوم می شود که جهت قرار گرفتن سر در گور به هیچ وجه تصادفی و خالی از اندیشه ما بعد الطبیعه نبوده است. نه تنها در گورستان چم ژی

مومه بلکه در تمام گورستانهایی که در لرستان، کرمانشاه، کردستان، آذربایجان، طالش گیلان و مازندران مشاهده شده و نحوه تدفین آنها دقیقاً ثبت شده است، جز چند مورد، طرز قرار گرفتن صورت به همین ترتیب است؛ در حالی که روشهای تدفین و ساختمان گورها با یکدیگر تفاوت دارد. مسئله قرار گرفتن صورت در جهت تابش نور خورشید پیوسته در تدفینها رعایت شده است مثلاً در گورستانهای کردستان، اگر چه در پاره ای از گورها سر در ضلع شمالی است و در دسته ای دیگر سر در ضلع جنوبی قرار دارد، اما چون جسد به پهلو و روی یکی از شانه ها دفن شده است جهت صورت می تواند به جانب شرق و یا جانب غرب باشد. در همین گورستانها تعدادی از اجساد به حالت طاقباز، با پاهای جمع شده دفن شده اند و سرها در جانب ضلع شمالی قرار دارد، جهت صورت روبه جنوب است (گورستان چنکبار) و در مواردی هم که تدفین به صورتی دیگر انجام پذیرفته (جهت صورت به جانب شمال)، تغییر جهت صورت باید به واسطه فشارهایی باشد که از خارج بر گور وارد شده است و یا به سبب سقوط سنگ سرپوش گور قبل از متلاشی شدن جسد باشد و یا حرکتهای زمین (زلزله) و یا ارتعاشهایی که در اثر عبور انسان و یا حیوان هنگام عبور به وجود آمده و منجر به حرکت سر و قرار گرفتن صورت به جانب شمال شده است.

بر روی غالب اشیایی که همراه مردگان دفن شده است نمادهایی از خورشید دیده می شود (نقش گل آفتابگردان، دواير متحدالمركز، صلیب شکسته و دوايري با حواشی

مضرس و دهها فرم دیگر که همهو همه نمادهایی از خورشیدند.) در گورها اشیا بالای سر جسد قرار داده شده اند. اگر چه شیوه ساختمان گورها به نحوی است که به نظر می رسد گل و لای نباید در آنها نفوذ کند، ولی سیلابهای بهاری گورها را از گل و روسوباتی سخت انباشته است. این رسوبات علاوه بر مرطوب نگهداشتن درون گور، که خود سبب پوسیدگی استخوانها شده است، بر اثر ترکیب با پاره ای عناصر شیمیایی اسیدهایی را به وجود آورده و کلسیم استخوانها را حل کرده است. و به همین دلی ل در تعدادی از گورها فقط آثار مبهمی از استخوانها به صورت رگه هایی شیری رنگ، در خاک دیده می شود.

ضمن بررسی و کاوش در چهل گور، تنها در یک گور استخوانبندی کامل بود و در دو گور دیگر مقداری از استخوانها باقی مانده بود. آنچه در مورد تدفین و نحوه قرار گرفتن جسدها توضیح داده شد صرفاً مبتنی بر آثار رنگی است که از استخوانها به جامانده و ضمن کاوش در گورها مشاهده شده است. به همین دلیل جمع آوری استکلتها امکان پذیر نشد. تا مسئله جنسیت و احتمالاً نژاد مردم چم ژی مومه در فاصله سالهای بین ۸۵۰-۸۰۰ ق.م. مورد مطالعه قرار گیرد. نوع عالای و ابزاری که در گورها کشف شده در تشخیص جنسیت صاحب گور بسیار موثر است.

گورهای خمره ای

بحث در مورد تدفین در لرستان را با چگونگی گورهای خمره ای ادامه می دهیم. این نوع گور نخستین بار در بررسیهای دکتر اشمیت در لرستان کشف شد و همان طور که قبلاً گفته شد، به سبب انتشار نیافتن گزارشهای نهایی، اطلاعاتی در مورد این کاوشها و همچنین انواع تدفین وجود ندارد.

یکی از گورستانهایی که به توسط اریک اشمیت کشف شد و در سال ۱۳۱۵ هم سراول اشتاین بررسی هایی در آنجا انجام داد تپه تلیاب است که در جنوب شرقی شهرستان هرسین و جنوب غربی نور آباد قرار دارد با کمال تاسف آقای اشتاین هم هیچ گونه اطلاعی در مورد گورهای این محل نداده و حتی در گزارش فارسی این هیئت که به توسط مرحوم دکتر کریمی ارائه شده چنین آمده است:

"برای رسیدن به تلیاب از آب کزه رود و دهات توه ور در دست آن توره گذشته به تلیاب رسیدیم. چندین روز برای حفاری تپه تلیاب بدان مکان ماندیم. برای حفاری رد این مکان با نبودن عمده دچار زحمت شدیم، زیرا اکنون فصل گندم و جو و خصوصاً تریاک است. بدین مناسبت رعایا از کار کردن اکراه داشتند ... روی این تپه قدیمی و در سر آن سکه های چندی از زمان سلوکیدهای (آنپتکوس) و تمدن یونانی در ایران به دست آمد. در پایین تر کوزه شکسته و گاوآهن و حلقه و میخ و بیلی چند، که شاید از زمان هخامنشیان بود، پیدا شد. از کوزه شکسته های قسمت دیگر یقین می شود که

زمان آبادی آن در قبل از قسمت اعظم که هزاران سال در دل تپه تلیاب محفوظ مانده بود، حداقل طی سی سال، به توسط قاچاقچیان عتیقه و به کمک روستاییان و مردم محلی غارت شد؛ به طوری که در سال ۱۳۴۶ تپه همچون لانه مورچگان به صورت حفره ها و تونلهای پیچ در پیچ در آمده بود. طی بررسیهایی که در این تپه انجام گرفت تنها جایی که در آن امید دست یافتن به آثار گذشته های دور لرستان می رفت قسمتی از ضلع شمالی تپه بود. بنابراین محل مذکور برای کاوش انتخاب شد و پس از دو متر خاکبرداری در یکی از گورها لایه ای از خاکستر نمودار شد. این لایه نزدیک به ۲۵ سانتیمتر بدون آلودگی ادامه داشت. ولی به تدریج آثاری از قطعات سفالهای بسیار خشن نمودار گردید که به نوع دیگری از گورهای متداول در این زمان تعلق داشت. آثار یافته شده در این لایه را ظروف سفالی بزرگ (خمره) با ابعاد متفاوت تشکیل می داد که کوچکترین خمره با ارتفاع پنجاه و قطر دهانه ۱۸ سانتیمتر و بزرگترین خمره با ارتفاع ۱۰۵ و قطر دهانه ۴۵ سانتیمتر بود.

خمره ها با مخلوطی از گل رس، شن و کاه ساخته شده و بدنه آنها با چند نوار برجسته طناب مانند تزیین شده بود. خمره ها رنگ کرم مایل به آجری یا قهوه ای داشتند. نحوه قرار گرفتن آنها به این صورت بود که از مجموع ۲۱ گور، پایه ۸ خمره در جهت شمال و دهانه آنها در سمت جنوب قرار داشت. از این مجموعه، پایه ۶ خمره به جانب شرق و دهانه آنها به جانب غرب و پایه ۷ خمره هم به جانب غرب و

دهانه آنها روبه شرق قرار داشت. بطور کلی، استخوانهای پا در انتهای (کف) خمره و سر در جلو دهانه قرار داشت؛ به این طریق که جسدها را با پا وارد خمره کرده بودند. ظاهر گورها حاکی از این بود که جسدها را در حالت جمع شده درون خمره ها قرار داده اند. در مورد تعدادی از این گورها با تردید می توان پذیرفت که افراد را بلافاصله پس از مرگ درون خمره ها جا داده و سپس دفن کرده ند، چرا که علاوه بر درهم ریختگی استخوانها، طول استخوانهای دست و پا در تعدادی از خمره ها بیانگر تعلق آنها به انسانهایی با قدی بلند تر از ۱۸۵ سانتیمتر است؛ در چنین شرایطی امکان جادادن جسد درون خمره نه تنها مشکل بلکه غیر ممکن به نظر می آید. آنچه در این مورد منطقی می نماید این است که قرار دادن جسد، درون خمره زمانی پس از فاسد شدن قشر پوست و گوشت روی استخوانها انجام شده است.

تدفین جسد درون خمره، قرار داشتن خمره درون قشر نسبتاً قطوری از خاکستر، و پذیرفتن این فرض که جسد را مورد منطقی می نماید این است که قرار دادن جسد، درون خمره زمانی پس از فاسد شدن قشر پوست و گوشت روی استخوانها انجام شده است .

تدفین جسد درون خمره ، قرار داشتن خمره درون نسبتاً قطوری از خاکستر ، و پذیرفتن این فرض که جسد را پس از انهدام عضلات و امعاء و احشاء دفن کرده اند مسئله ای را مشخص می کند که تا امروز نزد زرتشتیان به گونه های مختلف حفظ

شده است و به احتمال بسیار زیاد اگر هم در این زمان (۷۰۰.۶۰۰ ق.م.) دین زرتشت رواج نیافته بوده باید گفت که حفظ خاک از آلودگی، یکی از اعتقاداتی بوده است که بعدها در دین زرتشت هم راه یافته است و وجود لایه خاکستر در این گورستان نمیتواند تصادفی باشد.

تشریفات تدفین در گورهای خمرهای همان است که در سایر گورهای متعلق به این دوره مرسوم بوده است، حتی نحوه قرار گرفتن سر در جهت‌های خاص جغرافیایی هم نه تنها با سایر گورستانهای لرستان (پیشکوه و پشتکوه) بلکه با قبور کردستان و گیلان هم قابل مقایسه است. در آغاز هزاره اول ق.م. نه تنها در گورستان تلیاب بلکه در غالب نقاط به صورت طاقباز و با دست و پای کشیده انجام شده است. ولی در این زمان (سده سوم از هزاره اول ق.م.) نه تنها در گورستان تلیاب بلکه در غالب گورستانهایی که در لرستان، کرمانشاه، کردستان و گیلان تاکنون کشف شده است. تدفین به صورت جمع شده و روی یکی از دوشانه انجام شده است. با اندک دقتی در مورد تدفین و ساختمان گورها، این نتیجه به دست می‌آید که جسد را در فضایی تخم مرغی شکل (قبور شکافی، زاغه ای و خمره ای) که بی شباهت به رحم نیست دفن می‌کرده‌اند. انتخاب چنین فضایی می‌تواند ناشی از اعتقاد آن مردم به زایش و تولدی مجدد باشد، و شواهد موجود هم رواج چنین عقیده ای را در لرستان و کردستان در این زمان تصریح می‌کند. علاوه بر این شکل قبر و نحوه تدفین، وجود

بعضی از اشیای دفن شده هم گاهی رواج چنین عقیده ای را ثابت می کند. از آن جمله است پاره ای از اشیای نمادین که در این گورها به دست آمده است مانند علمهای تدفینی که از میله ای تشکیل شده که روی آن چندین صورت انسان نقش شده است. در دوطرف این میله دو مار یا دو اژدها دیده می شود که به سر انسان کاملی که در بالای میله قرار دارد حمله کرده اند. این میله از درون شکم و کپل دوگاو، که به صورت قرینه در انتهای میله قرار دارند بیرون آمده است.

آنچه در مورد گورهای خمره ای ناگفته مانده چگونگی اشیای تدفینی و طرز قرار گرفتن آنها در گور است. در این گورها علاوه بر استخوان، مقداری از آلات و ادوات و لوازم خاص تدفین را کنار جسد، درون خمره گذاشته اند. تنها ظروف نسبتاً بزرگ سفالی و فلزی است که خارج از خمره قرار دارد. آثار به دست آمده از گورهای خمره یا عبارتند از تیغه های کارد مفرغی و آهنی، سرگرزهایی از سنگ، سنگ آهن و فلز (مس، مفرغ، آهن)، گردنبند (از عقیق، خمیر شیشه، سنگ سلیمانی، مفرغ و انواع صدف) وسایل آرایش (موچین، میل، سورمه، قاشقکهای کوچک برای رنگ کردن ابرو و تیغهای بسیار ظریف) و ظروف مفرغی با ابعاد و اشکال مختلف (کاسه و ظروف گلدان مانند)

مقابر اورارتویان در آذربایجان غربی

مقابر صخره ای اقوام اورارتو در آذربایجان غربی از راستای رودخانه ارس تا نواحی شمالی سلدوز نقده در قسمت‌های غرب دریاچه ارومیه به چشم می خورد. این مقابر که طی بررسیهای موضعی سالهای ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۳ مورد شناسایی قرار گرفته اند در کوههای آهکی و رسوبی مربوط به دوران سوم زمین شناسی به ترتیب در مجاورت روستاهای شدی، از توابع پلدشت، سنگر، نزدیک ماکو (شمال سیه چشمه)، چیر یا چره از توابع قرضیاءالدین (بخش چاپاره)، هدروملحم قرای نزدیک سلماس، اسماعیل آقا در دره نازلو، سدوک یا سیدک در دره باراندوز چای، خان دره سی در دره معروف به شهدا و نیز نانس از توابع سلدوز نقده واقع شده اند. که در یک تقسیم بندی کلی در شمال، مرکز و جنوب غربی ارومیه قرار گرفته اند. و بر اساس باورهای آمیانه محل اغلب این اماکن تاریخی را اتاق فرهاد می نامند، در زبان کردی مهابادی با واژه ترکیبی نظیر برد فرهاد (سنگ فرهاد)، بردکند (سنگ سوراخ) و یا ئه شکوت به مفهوم غار نیز از این مکان ها یاد می شود.

معماران اوراتوپی معمولاً در انتخاب مکان برای ایجاد اینگونه مقابر از کوههای آهکی و یا رسوبی و نیز صخره سنگهای یکپارچه سنگی در نقاط کور، اما مسلط به دشت و یا زمینهای مجاور اطراف استفاده کرده اند.

در تمام کوههایی هم که این گونه مقابر صخره ای در آنها دیده شده سنگواره جانوران مربوط به دوران سوم زمین شناسی خصوصاً دوکفه ای ها یافت می شود. در ذکر مشخصات این گورهای صخره ای باید گفت که استفاده از یک سمت معین برای مقبره سازان مورد توجه نبوده است، چه سر در سنگی و ورودی تمام این مقابر در منطقه هر کدام روبه جهات مختلفی است، اما پیروی از ایجاد سقف به شکل مسطح موردی است که در کلیه آنها و بدون استثنا بطور یکسان مراعات شده است.

گاهی استفاده از پله و یا فضای کوچک چهارگوش مقابل مقبره به عنوان حیاط و بعضاً هم تلفیق این هردو با گور صخره ای معمول بوده و در برخی موارد نیز مقابر به صورت بسیار ساده در دل کوه ایجاد شده است مطالعه بر روی مقبره های موجود در منطقه نشان می دهد که نه عامل اولی و نه عنصر دومی و نه استفاده از پلان ساده به هیچ وجه به صورت یک سنت قابل قبول مورد توجه حجاران اوراتوپی قرار نگرفته است. کاربردپله یکطرفه در کمرکش کوه آهکی مقابل روستای سنگر، که ارتباط بنای سنگی مذهبی - احتمالاً خاص خدای خالیدی - بالای کوه را با مقابر بزرگ صخره یا در دامنه برقرار می سازد، می تواند به عنوان بهترین نمونه استفاده از عنصر پله و دادن

نمای روحانی به این مکان تاریخی با شکوه مطرح گردد بسی دور از این مکان به کارگیری این عامل معماری را در یکی از مقابر اورارتویی واقع در پرتگاه جنوبی کوه معروف قارنی یا یارخ مجاور روستای ملحم به صورت یک عنصر ارتباطی با مقبره می توان مشاهده کرد.

برای مورد دیگر می توان از مقابر صخره ای واقع در کوه آهکی مجاور و مسلط به روستای اسماعیل آقا نام برد. که به فاصله اندکی از هم قرار دارند. پلان این هر دو گور صخره ای با هم مشابه بوده و در هر کدام از آنها از فضای خالی چهارگوش به عنوان حیاط نمادی استفاده شده است. مورد سوم را می توان در یکی از مقابر پابرجای واقع در کوه آهکی کناره رودخانه پرآب ارس و مقابل روستای کردنشین شدی از توابع پلدشت مشاهده نمود. در نوع اخیر ترکیب راه پله های وصولی به اتاقک مقبره به واسطه حیاط گود چهار گوش صورت گرفته و پله ها نیز با شیب اندک به ارتفاع کم خارج از زوایای قائمه در کوه تعبیه شده است که کاملاً با روش شناخته شده اقوام اورارتو مطابقت دارد.

شکل قوس هلالی نیز در سردر مقابر صخره ای بالای سیاه چشمه، سدوک و خان دره سی دیده می شود، و مقبره تک واحدی پیوسته چیر تنها موردی است که هم شکل چهار گوش و هم قوس هلالی هر دو در سر در اتاقهای آن به کار رفته است. هنر بدوی قوس سردر را می توان در مقبره بالای سیه چشمه دید. که فاقد ظرافت و زیبایی

است. در سیر تکاملی این هنر میتوان سردر هلالی شکل دره خان را مشاهده کرد اما اوج این هنر را در سر در اتاقک دوم مقبره صخره ای چیر می توان یافت؛ جایی که تکنیک بهتر و برتر حجاری و بذل دقت و ظرافت زیبایی بسیار آفریده است.

در معماری داخلی این مقابر صخره ای نیز حجاران اورارتویی تابع قاعده خاص نبوده اند و گاهی در دیواره اتاق اصلی مقبره غیر از جبهه ورودی اقدام به تعبیه طاقچه های گود و مستطیلی و یا مربع شکل نموده اند و زمانی هم طاقچه دیواره سنگی مقابل جبهه ورودی و یا تمام طاقچه ها را که عنصر کاربردی و تزئینی داشته است حذف کرده اند. غیر از این عامل موردی نیز استفاده از سکوهای حجاری دورادور به ارتفاع ۵۰ و به عرض ۳۰ سانتیمتر رد دیواره های مقابر دیده می شود که گور صخره ای هدر از جمله آنهاست. حجاری سکوی پهن با پله الحاقی کوچک که مقبره صخره ای نانس در جلوی کف دیواره مقابل جبهه ورودی انجام گرفته تنها موردی است که فقط در این مجموعه تاریخی تخت قلعه مشاهده شده است.

در منطقه اطراف تمام این قبور صخره ای سفالهای اورارتویی خصوصاً نوع قرمز براق آن پراکنده است به نظر می رسد افتراق معماری در مقابر صخره ای با پلانهای متفاوت نشانه ای از وجود قبایل متعدد اورارتویی باشد که تحت نظام الیگارشی اداره می شدند و دلیل این مدعا وجود سه ستون سنگی در شمال تالار موجود در تپه حسنلو مربوط به قوم مانا (هم زمان با اورارتو) است که به نشانه سه قدرت هم طراز با اتحادی ناشی

از حکومت های قبیله ای و قومی جلوه می کند از آنجاییکه منطقه وسیعی در غرب و جنوب ارومیه هنوز در دست بررسی است و هدف از آن نیز شناسایی تمدن و معماری اقوام اورارتو در آذربایجان غربی خصوصاً تعیین محدوده این حکومت در این استان در هزاره اول ق.م. است اظهار نظر کلی منوط به نتایج حاصل از اتمام بررسی های مربوط می شود.